

(۱۸) فلسفه واقعی
مضله
(۱۹) ساددن در صدد
سدها
(۲۰) گوید نیست ابوالعلا
می بیند
(رهبر) خیام
(۲۲) واجبات خائرا ره گران بیش
مری
(۲۳) هردو و ریاضت از هر چه خیام را هزار ابلهان سینه هم
بشاند می دانند
کند و
میرانند
از جمله
اخیر
ایت به
مخالفت
سروت و
رخسرو
تو بینم
سر تست
نداری ؟
ت فرستی
نمودی ؟
چه ۶۱

دکتر احسان نراقی

مسأله هویت فرهنگی و ملی

در جهان سوم

جریانات جدید فکری

در کشورهای اسلامی شمال افریقا

مقدمه

استعماری اروپائیان (دولت فرانسه) قرار گرفت .
تماس جامعه شمال افریقا با اروپا در نظام استعماری تحقق یافت و این

امر بهیچ وجه اجازه نمیداد تا محیط مناسبی جهت رشد متفکران بوجود آید .
در این دوران آثار دانشمندان مغرب زمین اسلامی غالباً با توجه به اعتقادات ،
آداب و سنن جاری و بدون داشتن جنبه زنده فرهنگی ، ادامه تمدن گذشته
بود که اروپا را کان لم یکن میدانست و یا بدون اینکه درست آنرا بشناسد
در صدد نفی آن برمیامد ، فقط گروهی از مستشرقان اروپائی بویژه فرانسویان
بودند که در باب تمدن شمال افریقا در رابطه با اروپا سخن میگفتند ولی
آثار آنها ولو اینکه ارزش نسبی داشته باشد خواه ناخواه از دونقص عاری نبوده

پس از ایجاد وقفه در تمدن جهانی و درخشان اسلام و پایان یافتن
دوره خلافت های فرهنگی در مغرب این مدنیت وسیع ، زمینه رشد متفکران
عالیقدر چون ابن رشد و ابن خلدون و ابن بطوطه بس محدود گردید و بمسرور
زمان این منطقه اسلامی یعنی سرزمین پربرکتی که روزگاری زیر پای یاران
طارق بن زیاد آسیا و افریقا را به اروپای خاموش پیوند میداد ، خود پس از
گذراندن دوره های پرتلاطم و برخوردهائی در داخل جامعه اسلامی (امویان ،
عباسیان ، فاطمیان و عثمانیان) سرانجام در قرن نوزدهم اندک اندک زیر سلطه

است، یعنی صاحبان آن یا با نظر استعماری به منطقه و حرکتهای اجتماعی و تاریخی و مذهبی جامعه مینگریستند و یا اگر دید استعماری هم نداشتند، در حال اروپائی بودند و نمیتوانستند خود را از چهارچوب اندیشه های فرهنگ اروپائی خارج کنند. بهر حال هر دو دسته تماشاگرانی بودند که از برون جامعه بآن مینگریستند. بدنبال نهضت های آزادیبخش ملی در شمال آفریقا بویژه پس از انقلاب الجزایر و بدست آوردن استقلال، بتدریج در مغرب اسلامی متفکرانی ظهور کرده اند که غرب را می شناختند و به معارف اسلامی نیز آگاهی کافی داشتند. متفکران مزبور در سالیهای اخیر بزبان فرانسه کتب و رسائی انتشار دادند که نه تنها در کشورهای خودشان انعکاس مهمی داشته است بلکه در محافل علمی و اجتماعی اروپا نیز بحث و گفتگوهای فراوانی برانگیخته است.

دریکسال اخیر از چند اثر مهم محققان مراکشی و تونس و الجزایری میتوان نام برد که باعتباری وجوه اشتراک تمام آثار مزبور را کمابیش دربرداشته است و مجموعه ای را بوجود آورده اند که در آن از هویت ملی و شخصیت فرهنگی و راه وصول به آن در این خطه از عالم سخن گفته اند قبل از اینکه آثار مزبور و ترجمه احوال نویسندگان آنرا مورد مطالعه قرار دهیم لازم است اصیلا ممیزات و ویژگیهای مشترکشان را یادآور شویم.

۱ - نویسندگان آثار مزبور روشنگرانی هستند که در رابطه با فرهنگ ملی و تمدن غرب بوجود آمده اند و کمابیش مستقل از حکومت میباشند و این امری است که به گفتگوها و برخوردهایشان با مردم دیگر بویژه متفکران غربی جاذبه بیشتری میدهد.

۲ - محققان مزبور درباره مجموعه فرهنگ اسلامی و نیز ویژگیهای ملی تمدن غرب دارای مطالعات کافی هستند و بعادت تعاقب خاطر بفرهنگ ملی شرق مقابل غرب، گذشته تاریخی خود را با دید جدیدتر و پرمعناتری نگریسته اند.

۳ - متفکران جدید شمال آفریقائی تمدن و فرهنگ اروپائی را میشناسند و به عقاید و اندیشه های غربی از قبیل فلسفه تاریخ هگل و مارکس و تحلیل های جدید اجتماعی و انسانی آشنائی دارند و با شناخت و درک کامل نخلتهای مزبور و وابسته شدن به آنها و فراتر رفتن از این مرحله در جستجوی افقهای فکری تازه ای هستند.

۴ - اندیشمندان این منطقه از جهان، درحالیکه با عقب ماندگیهای جامعه خود شدیداً مبارزه میکنند نوسازیهای قالی غرب را نیز مورد انتقاد قرار میدهند. هدف آنان ایجاد تحول سریع و همه جانبه اجتماعی و اقتصادی و علمی بر مبنای فرهنگ ملی و مدنیت اسلامی میباشد.

در این مقاله از سه متفکر شمال آفریقائی (تونس، الجزایری و مراکشی) سخن میگوئیم که در حقیقت معرف و مظهر این جنبش فکری و روشنفکری بشمار میآیند.

هشام جعیت

این شخص کتابی تحت عنوان « شخصیت و ضرورت عرب مسلمان » در سال ۱۹۷۴ در پاریس انتشار داده است (۱) .

جعیت مورخی تونس است و در خانواده ای مذهبی پرورش یافته است تحصیلات قدیمه خود را در دارالعلم صدیقیه گذرانده، و رشته تاریخ را در دانشسرای عالی پاریس (با اخذ درجه آگروگاسیون) بی پایان رسانده است. وی در کتاب خود تحقیقات تاریخی را با دید فلسفی همراه کرده، و معترف است که تحت تاثیر فلسفه تاریخی هگل و ابن خلدون میباشد.

هشام در ابتدا با پیروی از روشهای علوم انسانی، خواسته است بنوعی پسبکانالیز اسلام بپردازد ولی بهرور متوجه نارسائی روشهای مزبور شده، و با دید وسیعتری بنوعی تخصص فلسفی درباره اسلام عرب پرداخته است. وی در فصلی تحت عنوان شخصیت اسلامی تونس، نتیجه تحقیقات پسبکانالیز خود را درباره امور جنسی در ارتباط با مسائل مربوط به زندگی مذهبی و اجتماعی مردم تونس بیان کرده است. کتاب هشام سهل و ساده نیست و خود او هم اعتقاد دارد که تالیف وی ماحصل « فکری در حال کشمکش و پیراز ایهام » است و با اصلاح خودش نخواسته است « زیبایی و جلال امور پیچیده را فدای ساده کردن مطلب بنماید ». بهر حال در کتاب هشام دو امر اصلی کناره هم قرار

گرفته است، یکی « بن عرب » یعنی شخصیت عرب در گذشته و حال و دیگری مفهوم « تغییر و تحول » و عبارت روشتر، از یک طرف کوشش جهت ماندن در فرهنگ عربی (روح و فکر) و از طرف دیگر بهره گیری از علوم و فنون غربی (جسم و ماده) مطمح نظر وی بوده است.

وی دنیای سیاسی اسلام را با امپراطوری روم عقابیه کرده و میگوید ضعف وحدت معنوی در دنیای مسیحیت، موجب شد که پس از حملات اقوام زرمین وحدت سیاسی آن متزلزل گردد و بهمین دلیل در فاصله کوتاهی در اروپا « ملت های گوناگونی (فرانسه - اسپانیا - پرتغال - انگلیس و جز آنها) ظهور کرده و بجنگ و نزاع با یکدیگر پرداخته اند. در حالیکه در دنیای اسلام وضع بکلی متفاوت بوده است :

اولا زمانی که اعراب و دیگر مسلمانان بسرمینهای روم شرقی حمله کردند و اساس امپراطوری را در نورددیدند، مسیحیان و دیگر ساکنان سرزمینهای مفتوحه را بعادت قوی بودن فرهنگ اسلامی در خود مستحیل ساختند و از لحاظ سیاسی و اجتماعی نیز امپراطوریهای بزرگی را یکی پس از دیگری بوجود آوردند. و وقتی که این امپراطوریهها (خلافت) خود مورد حملات اقوام دیگری از آسیای میانه (ترکان و مغولان) قرار گرفتند، هر چند از لحاظ سیاسی وحدت خود را از دست دادند ولی بعادت قوی بودن روابط معنوی و مذهبی نه تنها یگانگی فرهنگی امت بسان مسیحیت آشفته نگردید و « ملت ها » همانند اروپا بوجود نیامدند تا بروی هم شمشیر بکشند بلکه توانستند اقوام مهاجم را در خود مستحیل کنند و بهمین دلیل در مقابله با اروپا، با وجود اینکه جنگهایی بین قبائل و تیره ها و سران و صاحبان قدرتهای سیاسی و اقتصادی وجود داشته است، ولی بیچوجه جنگهای بین ملتها بدان صورت که در اروپا بوجود آمد، در این سوی جهان روی نداد هشام در سرزمینهای عرب نشین، اسلام و عربیت را لازم و متنازوم هم میدانند و میگوید اسلام برای همه اعراب (چه مسلمان و چه غیر مسلمان) جزو ذات و خبیره وجود تاریخی آنها شده است، بعنوان مثال از متفکران مسیحی عرب نام میبرد که همه آنها خود را وارث فرهنگ اسلامی میدانند و ایندولولوژی اسلام را عامل اساسی نهضت عرب می شمارند. این امر نادانان محیل است که اسلام دین اکثریت است بلکه بدان سبب است که اسلام میراث فرهنگی و مدنی همه ملل عرب میباشد. از اینرو هشام جعیت میگوید اسلام فقط عبادات و اعتقادات مذهبی نیست، بلکه نظامی است که وضع و تقسیم و موقعیت و عادات افراد، آداب و سنن و دیگر رفتارهای اجتماعی آنها را در بر میگیرد و اضافه میکند که هستند کسانی که به دستورات مذهبی زیاد تن در نمی دهند ولی عملا رفتار آنان شبیه رفتار مسلمانان است. بدین اعتبار در نظر هشام اسلام هویت و فرهنگ و وجه مشترک و پناهگاه معنوی اعراب است و بهمین دلیل حکومتها از هر نوع که باشد نمیتواند بسان ممالک مسیحی عربی دین را از سیاست جدا کند و یا لاقول نسبت به آن بی طرف باشد هشام راجع به خصوصیت ملتهای مسلمان عرب (در جمع) یکنوع تقسیم بندی بوجود آورده است و جهان اشتراک و افتراق آنها را معین ساخته است و وجهات اشتراک را در سه امر زیر میدانند :

الف - ایمان و عقیده داشتن بیک سبک اندیشه های مذهبی که در وضع و پیش مسلمانان اثر نهاده است بعبارت دیگر، هشام بنوعی جهان بینی واحد مسلمانان اعتقاد دارد.

ب - زبان عربی - زبان مشترک همه ملتهای عرب، زبانی است که در حقیقت از زمان پیامبر اسلام تا کنون تغییر نکرده است این زبان بسان یگانه زبان عام و دانش و فرهنگ اعراب بوده است و فقط لهجه هاست که با هم تفاوت دارند.

ج - اعتقاد بوجود امت اسلام که بعقیده وی تحقق آن از بسیاری جهات بیش از نفس وجود « ملتهای عرب » است. امت سرزمین مشخصی ندارد و منظومه ای است بیشتر فرهنگی و معنوی تا مفهومی جغرافیائی و سیاسی بمعنای وطن در تعابیر جدید.

بعقیده هشام آنچه خصوصیت ملتی را در عالم عرب اسلامی بسان میدارد عبارت است :

الف - وضع سیاسی و اجتماعی تشکیل دولتها در هر یک از ممالک عربی
ب - ظهور و رشد اثرات مدنی فرهنگهای پیش از اسلام و ترکیب آنها

با زندگی
مراکش
بآن صی
میوشاند
تقاید از
اروپائی
تسهیل
و از این
دست آور
وسیع ا
میل بو
(بویژه)
احساس
امت اس
گرفته
اعتقاد
و « برن
نتایج
آشیا
مسلمان
طرز تف
نمیتوان
غری
و این ام
رابطه
باید
سیاسی
اصالت
دیگری
این نظ
احتم
۱۹۷۳
بود
شد و
ترجیح
الجزای
ذیرور
را بر
که در
که و
مؤلف
فرهت
مرحله

با زندگی اجتماعی هر يك از ممالك مزبور .

ج - نحوه پذیرفتن عناصر فرهنگی و مدنی غیر عربی (در مملکت مراکش اثرات اندلس - در تونس اثرات ترك و ایتالیا و ...) (۴)
هشام در مورد تونس که بالاخص مطالعه کرده است ، میگوید تجدید یان صورتی که در دوره ۴۰ ساله حیب بورقیبه خواسته است بان جامعه عمل ببوشاند عبارت بوده است از جزیراتی منقطع از گذشته عربی و اسلامی و نوعی تقلید از اروپا - و نتیجه حاصله از آن اقتباس از آداب و سنن و طریقه معیشت اروپائی بوده است (از قبیل منع تعدد زوجات ، تغییر مقام و موقعیت زن ، تسهیل در انجام فرایض مذهبی ، اعتقاد بنوعی منطق غربی در روابط اجتماعی و از این قبیل) بطوریکه امروز حتی مخالفان بورقیبه نیز این امور را چون دست آوردهائی قبول کرده اند ولی در مورد اعتقاد دینی و وابستگی به جامعه وسیع اسلامی سیاست بورقیبه شکست خورده است ، بطوریکه هم اکنون علیرغم میل بورقیبه و هم اندیشان او نوعی تجدید حیات دینی در تونس پیدا شده است (بویژه در بین جوانان) . علاقه شدید مردم به شرکت در مراسم حج و احساس وابستگی به ملت های مسلمان را ، میتوان نشانه های از وحدت معنوی است اسلامی دانست که در حقیقت از عمق حیات اجتماعی مردم تونس نشأت گرفته است .

هشام روشن میکند که کابینالیسم ، نظامی را می طلبد که برسودجویی اعتقادات مذهبی را بعنوان نیرومندترین عامل شخصیت و قدرت ملی شناخته است و «رتانس اسلامی» را تنها راه نجاتی از عقب ماندگیها معرفی کرده است . نتایجی که هشام جعیت از تحقیقات خود گرفته است اینست که :

هر مسلمان در جامعه اسلامی دارای وجدانی است که ویرا از یکسو بخود آشنا میکند و در رابطه با خدا قرار میدهد و از سوی دیگر ، بین «مع آگاه مسلمان موحد» و «امت اسلامی» وحدت آگاهانه دیگری را بوجود می آورد . طرز تفکر کمونیستی و یا کابینالیستی زمانی که با این وجدان برخورد میکند ، نمیتواند برای خود پایگاهی روحی و اجتماعی پیدا کند .

هشام روشن میکند که کابینالیسم ، نظامی را می طلبد که برسودجویی فردی و مادی بودن انسان و مالکیت خصوصی و بریدن از جمع مبتنی باشد و این امر با روحیه مسلمان که با خانواده و امت (گذشته و حال و آینده) در رابطه است ، منافات دارد و همین دلیل نمیتواند مورد قبول قرار گیرد .

کمونیسم هم نظامی را تبلیغ میکند که از نظر معنوی و روحانی فرد باید مستهک در جمع باشد لذا با شخصیت فرد موافق تعارض دارد - زیرا تسلط سیاسی و فکری تمرکز یافته ای که از کمونیسم ناشی میشود به تحریم آزادی و اصالت دنیای معنوی فرد مسلمان تجاوز میکند و با عبارت دیگر در بخش دیگری از همتی وجدانی او رخنه ایجاد مینماید و همین دلیل بعقیده حبیط این نظام تعبدی هم نمیتواند برای یک مسلمان حسن قبول داشته باشد .

احمد طالب ابراهیمی

ابراهیمی کتابی تحت عنوان «از استعمارزدائی تا انقلاب فرهنگی» در سال ۱۹۷۳ در الجزیره بزبان فرانسه انتشار داده است (۴)

وی ادیب طبیعی است اهل الجزایر که دارای تحصیلات وسیع قدیمی بوده که پس از جنگ دوم جهانی برای تحصیلات جدید اروپائی وارد پاریس شد و رشته پزشکی را انتخاب کرد و پس از پایان رساندن آن بعلت شرکت خرجش آزادی بخش ملی الجزایر بعلت ۴ سال در فرانسه برندان افتاد. پس از استقلال الجزایر (در سال ۱۹۶۱) از زندان آزاد شد و از سال ۱۹۶۵ بوزارت آموزش و پرورش منصوب گردید و از سال ۱۹۷۰ تا بحال وزارت فرهنگ و اطلاعات را برعهده دارد .

کتاب احمد طالب ابراهیمی مجموعه ای است از مقالات و سخنرانیهای که در ده سال اخیر انتشار داده است و نظر به شخصیت و نفوذ معنوی و سیاسی که وی در الجزایر داشته است ، این کتاب اهمیت خاص یافته است زیرا مؤلف بخوبی توانسته است تلاشهای الجزایر را برای رسیدن به هویت ملی و فرهنگی بیان دارد ، طالب در مقدمه کتاب خود میگوید :

« منظور از عنوان این کتاب ، بیان این مطلب نیست که انقلاب فرهنگی هر مرحله ای است که پس از رهائی از قید استعمار بان میتواند رسید ، بلکه انقلاب

فرهنگی یکی از وجوه زنده و اساسی مبارزه با استعمار و آثار و نتایج آن میباشد .
با در نظر گرفتن این نکته که الجزایر بطور مستقیم تحت استعمار فرانسه بوده ، زبان عربی بیش از دو کشور مراکش و تونس ، بعنوان زبان عامه مردم ، محو گردیده و زبان فرانسه بصورت زبان سیاسی و علمی و دانشگاهی در آنجا مسلط شده است . کادر رهبری مملکت ، بطوریکه میدانیم تماماً در دست فرانسویها بود و در طول دوره استعمار فقط عده قلیلی از فرزندان الجزایر دسترسی با آموزشگاه داشتند که آنها هم بزبان فرانسه تحصیل میکردند . بنابراین زبان عربی در واقع بصورت زبان و لهجه محلی درآمد بود (۵) عبارت دیگر استعمار فرانسه هرگونه اصالت فرهنگی الجزایر را نفی کرده بود و اکنون که دوران بازگشت بخود و احراز هویت ملی و ابزار شخصیت فرهنگی در الجزایر فرارسیده است ، توجه خاص بزبان عربی پیدا شده است که اگر اسلام و جاذبه شرق را بر آن بیفزائیم ، میتوانیم بگوئیم ، رستخیز الجزایر بر سه امر استوار است : دینت اسلام ، زبان عربی و جاذبه شرق .

بعقیده طالب زبان عربی اهرم آن دو امر دیگر هم میباشد و همین جهت مؤلف مدعی است که این زبان نه تنها زبان ادب باید باشد بلکه واجب است که هر چه زودتر زبان علم و هنر جامعه نیز بحساب آید . وی در بحث مفصلی درباره فرهنگ دوزبانی در الجزایر میگوید که زبان فرانسه زبان تماس با دنیای غرب است و زبان عربی زبان ارتباط با خود و گذشته خود میباشد و بعقیده وی ترویج زبان عربی معنایش فرورفتن در خود نیست بلکه این زبان همچون وسیله احیای فرهنگ و تمدن گذشته باید بکار گرفته شود و ارتباط با فرهنگها و تمدنهای دیگر وقتی برای ملت واقعیت دارد که موجب ارتقاء و پیشرفت ملی باشد و او را در پیوند اساسی با خود و گذشته خود قرار دهد . طالب ابراهیمی در اینجاست که به سرزنشها پاسخ میگوید « ما میگوئیم که چرا تمدن و فرهنگ غربی را براحتی نمی پذیریم ؟ در جواب میگوئیم : استقبال از فرهنگ و تمدن دیگران زمانی میتواند تحقق یابد که ما از خود خانه ای داشته باشیم . ما هم اکنون دست در کار ساختن خانه فرهنگی ویران شده خود هستیم و زمانیکه خانه داشتیم و «خود» شدید میتوانیم با دیگران در ارتباط و تبادل فرهنگی باشیم . »

مؤلف درباره اخذ تمدن غربی معتقد است که رسیدن به جامعه صنعتی تنها از طریق اخذ وسائل فن (تکنیکی) کافی نیست بلکه باید آنرا جزئی از تمدن و فرهنگ ساخت و در غیر این صورت تکنیک و صنعت به صورت قشر نازکی برخواهد آمد که هستی واقعی ملی را مقابل هیچ گزند خارجی حفظ نخواهد کرد و سرانجام زینش بیش از سودش میباشد . وی در همین مقوله اضافه میکند : کسانی که تصور میکنند که میتوان تکنیک و صنعت را در کنار ارزشهای سنتی نهاد ، سخت پراشتباهند ، چون تکنیک و صنعت نیاز به طرز تفکر و نحوه برداشتی دارد که از بطن و متن جامعه ملی باید مایه بگیرد و باید آنچه از قدیمترین ایام در اعماق روح و وجدان ملت وجود دارد ، با آنچه دنیای مایشین میسازد تلفیق گردد بطوریکه مایشین ، هستی ما را سلب نکند . »

در اینجاست که طالب ابراهیمی با بیانی حماسی ، « توجه به گذشته » را با شعری از امسز شروع کرده که میگوید :

« نزدیکترین راه به دنیای آینده ، تعمق در گذشته است » اضافه میکند : « ملتی که گذشته خود را فراموش کند به اتبوه ، ردی ماند چون درختان بی ریشه که در برابر توفانیهای تاریخ توان مقاومت ندارد .

دانستن اینکه انسان بکدام سوی روان است همان قدر پر ارزش است که بداند از کدام سوی می آید و فرهنگ رابطه ای است که گذشته ها را بهم پیوند میدهد و جهش بسوی آینده را ممکن میسازد . »

طالب ابراهیمی وقتی میخواهد مفهوم فرهنگ را بیان دارد ، میگوید : « فرهنگ در کشور ما در ساده ترین و بی ادعایتین صورت خود ، یعنی مجموعه آداب و سنن متعاقب به عامه مردم و در صورت عالی خود یعنی طرز تفکر علمی ناشی از مدنیت و تفکرات اسلامی که بیش از دکارت وجود داشته است و سخن غربیها که ادعا میکنند این بخش دوم ناشی از نفوذ فرهنگ فرانسه است ، شاید تا اندازه ای قابل قبول باشد ولی چگونه میتوان منکر این همه تفکرات و تلاشهای عالی شد که از صدها سال پیش از نفوذ فرهنگ فرانسه در کشور ما وجود داشته است این امری است که فرهنگ و تمدن اسلام درستی و حقانیت تاریخی را مدلل میسازد .

طالب ضمن بررسی جهات رشد اقتصادی و اخذ تمدن ماشینی توجه به این مسائل را برای کشور الجزایر اساسی میداند و انقلاب فرهنگی و صنعتی و کشاورزی را لازم و ملزوم یکدیگر می‌شمارد. در توضیح انقلاب فرهنگی میگوید که ما نباید در اقتباس طرح غربی در صنعت کاری کنیم که گرفتاریهای امروزه غرب را همراه داشته باشد حرص و آرز و طمع و مال-اندوزی و ثروت دوستی و جاه طلبی و مطلق العنانی و مقام دوستی و هرج و مرج اخلاقی و دیگر خصوصیات که برخی آنرا « تمدن پول » نامیده‌اند، نباید در جامعه ما رسوخ کند. در پایان احمد طالب ابراهیمی از گفتار خود چنین نتیجه میگیرد که کفایت و وفاداری و بی نظری و امانت و حرمت بدیگران و توجه به بیت المال و دیگر فضائل اخلاقی که از مذهب سرچشمه گرفته‌اند برای جامعه مترقی و متعالی لازم است و میگوید که ترویج این فضائل است که در مقابل هجوم غرب میتواند از ما و فرهنگ و شخصیت و هویت تاریخی و اجتماعی ما پاسداری بعمل آورد.

عبدالله العروئی

وی کتابی تحت عنوان « بحران روشنفکران عرب » در سال ۱۹۷۴ در پاریس انتشار داده است (۶).

عروئی متفکری است اهل مراکش و دارای تحصیلات عمیق قدیمه، که از دانشرای عالی پاریس با درجه « آگرسایون » فارغ التحصیل شده است. وی معلومات تاریخی و فلسفی بسیار وسیعی از شرق و غرب عالم اسلام دارد و قبل از این کتاب اخیرش، کتب و رسائل دیگری چون « ایدئولوژی عرب معاصر » و « تاریخ مغرب » بچاپ رسانده است. در اثر جدیدش وی چنین آغاز میکند که سریع قرن است که این مسأله برای روشنفکر عرب مطرح است: « من عرب کیستم؟ » « دیگری کیست؟ (یعنی مغرب زمین) » و بسا این برداشت، مؤلف چنین استنباط میکند که جامعه امروز عرب را در رابطه با مغرب زمین میتوان شناخت. عروئی اضافه میکند که اروپا از قرن هیجدهم از مرزهای خود فراتر رفت هم چیز خود را چون سبزه، زیادت، قوانین، تجارت، فرهنگ، سلاحهای جنگی و جز آنها را همراه برد و بسطهای دیگر تحصیل کرد. با انقلاب صنعتی قرن نوزدهم این توسعه طلبی به اوج خود رسید و اصطلاحات « آسیای بخواب رفته »، « شرق منحنه » و « ترکیه بیمار » ورد زبانان شد. روشنفکر شرقی در این برخورد اجتماعی تعیلات لیبرالی پیدا کرد و در رویای رسیدن به « دموکراسی مغرب زمین » روزگار گذراند و بعلت ناکامی سیاسی در وضع است انگیزی قرار گرفت و جای خود را خواهد ناخواه به روشنفکر انقلابی داد. روشنفکر انقلابی در مشرق زمین کسی است که آرمانهای تحقق نیافته‌ای را که اروپائیان از قرن هیجدهم به بعد مانند دموکراسی و ترقی و عدالت عنوان کردند قبول کرده است و اینک برای تحقق آن تلاش میکند خلاصه آنکه روشنفکر لیبرال (اصلاح طلب) دارای تمایلات ناسیونالیستی است و مقصود نهایی وی آزادی از قید استعمار است. در حالیکه روشنفکر انقلابی بمسائل طبقاتی و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بنیادی اعتقاد دارد. علاوه بر این دودسته، عروئی بدسته سومی هم قائل است که عبارتند از « علمای قائل به سنن ملی » (۷)، این دسته اخیر راه نجات را در احیای فرهنگ ملی و پیروی از معتقدات دین میدانند. بعقیده عروئی کمال مطلوب اینست که امروز روشنفکر عرب حاصل نظر هر سه دسته را از آن خود کند یعنی هم به طبقاتی که استعمار شده‌اند و هم بوحدهت ملی که مورد تجاوز قرار گرفته و هم بودایع فرهنگ ملی که مورد بی اعتنائی واقع شده است چنانکه باید بیاندیشد. در کتاب دیگری که چند سال پیش تحت عنوان « ایدئولوژی عرب معاصر » انتشار داده است افراد موثر و رهبران فکری شرق را که هر کدام به نوعی در جامعه عرب موثر بوده‌اند یا همچنان موثر اند به سه نوع تقسیم میکند:

۱ - علمای علوم قدیمه که با اعتقادات مذهبی وستی میخواستند در جامعه خود اصلاحاتی بعمل آورند.

۲ - مردان سیاسی که میخواستند با اقتباس از سیستم دموکراسی غربی و تغییر نهادها و سازمانهای سیاسی و ایجاد نوعی نوآوری تقلید شده از اروپا، در جامعه خود فرم اجتماعی ایجاد کنند.

۳ - دستداران صنعت (۸) که غرب را نیروی مادی عظیمی می-پنداشتند و وسیله اصلاح جامعه خود را از راه علوم و فنون تشخیص داده بودند. این سه گروه ظاهراً یکی پس از دیگری در جامعه ظاهر شدند ولی ظهور هر کدام از آنها در مرحله خاصی موجب از بین رفتن گروه مرحله سابق نشد و هم اکنون در جامعه عربی هر گروه به هم خود منشاء اثر است عروئی بپرسه دسته و نقشه‌های اصلاح طلبی آنها اشکال وارد میکند وی با قائل شدن « به مذهب اصالت تاریخ » (historicisme) به تحلیل مسائل اجتماعی-فرهنگی میپردازد یعنی آثار تاریخ را در زندگی ملل و آثار ملل را در تاریخ بیان میدارد و در اینجاست که هم تاثیر مارکس و هم تاثیر گرامشی متفکر ایتالیایی در اندیشه عروئی هریک تا حدودی دیده میشود. تاثیر مارکس از لحاظ سهم طبقات اجتماعی در تاریخ و تاثیر گرامشی از لحاظ سهم فرهنگ علی در تکوین تاریخ بوده است. ضمناً باید توجه داشت که نظریات عروئی بر روی هم با مارکسیسم متداول مناسبت چندانی ندارد چه وی بیشتر تحت نفوذ مارکس دوران جوانی قرار گرفته است و نه مارکس دوران بعد، یعنی مارکس ادامه دهنده راه هگل مورد توجه اوست و نه مارکس پیام آور و پیشگوی راه و روش کمونیسم.

عبدالله العروئی میگوید در روش فیلسوفی که در دوره ای که کتاب « ایدئولوژی آلمان » را می نوشت، میتواند برای مطالعات تاریخی و فرهنگی جوامع اسلامی بکار آید، یعنی همانطور که او عقب ماندگی فکری و فرهنگی و انسانی آلمان را نسبت بیک الگوی دیگری (که منظور او فرانسه بود) نشان داد، مؤلف کتاب « بحران روشنفکران عرب » میخواهد تاخر فکری و فرهنگی غرب را نسبت به تمدن مغرب زمین نشان دهد. وی تاخر را صرفاً در امور اقتصادی و تکنیکی نمیداند، به دلیل اینکه از نظر سیاسی، نظامی و مالی دنیای عرب در سالهای اخیر به موقعیتهای مهمی دست یافته است او تاخر را در زندگی فرهنگی و روابط انسانی میدانند و میگوید اروپا از قرن هیجدهم دید جهانی پیدا کرد و تجدید (مدرنیته) و روش عقلانی (راسیونالیته) را به درجه‌ای از جهانشمولی (اونیورسالیته) رساند و همین امر باعث رونق و زوال علم و جنب و جوش و حرکت، و خلاقیت هنری و ذوقی و فنی در زندگی اجتماعی اروپائیان شد مؤلف این خصوصیت (یعنی دید جهانی داشتن) را برای دنیای عرب طالب است و فقدان آنرا نوعی تاخر فرهنگی مینامد.

اما عروئی معتقد است که بقاء سنت در تمدن اسلامی عامل مقاومت در برابر تنوع طلبی و سلطه جویی مغرب زمین بوده است زیرا بعضی اینکه فشار کم میشود و آینه بروی تمدن اسلامی لپخند میزند، ترس از تجدید فرو میریزد و راه تحول باز نمیشود و این وضع، کیفیتی است که هم اکنون تمدن اسلام و عرب با آن روبرو شده است یعنی خطر هجوم و استیلای غربی رویکاش است و از آنرو ضرورتی برای توجه یافتن ملل عرب بر جهان مساعد است و فرصت آن رسیده است که بتوانند تاخر فرهنگی خود را ترمیم کنند.

عروئی برای روشنفکر عرب در شرایط فعلی سه وظیفه قائل است:

۱ - تعلیم و ترویج علوم جدید بزبان و بیانی حتی الامکان آسان.

۲ - تتبع و تحقیق در علوم امروزی و سعی در ترکیب مناسب و منطقی آن با فرهنگ ملی خود.

۳ - گفتگو با غرب و متفکر غربی و بقول خودش برقراری « مناظره » عروئی خود به این روش عمل کرده است و فصل مهمی از کتابش اختصاص به مناظره با یک مستشرق چیره دست غربی- بنام گوستاو فون گرونباوم (Gustave von Grunebaum) وی از اسلام شناسان بنام بود که سال پیش در گذشت وی در اطریش متولد شد و بعد از جنگ جهانی دوم به آمریکا رفت و در سالهای اخیر ریاست مرکز خاورشناسی دانشگاه کالیفرنیا (لوس- آنجلس) را به عهده داشت. او یکلیه زبانهای اروپائی و شرقی، (عربی، فارسی، ترکی) مسلط بود و چندین سال هم در دانشگاه شیکاگو در مطالعات و تحقیقات جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی شرکت داشت.

عروئی گفتگوی خود را با شخصی، شروع میکند که شرق را می-شناسد و با بصیرت فراوان بروشهای معمول در تحقیقات تاریخی و فلسفی مغرب زمین وقوف دارد و با این شناخت کتابی انتشار داده است بنام « هویت جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی شرکت داشت.

وضعی وقتی میسر است که جامعه از انقلابات سه‌گانه فوق گذشته و آنرا بخوبی هضم و جذب کرده باشد و بهمین دلیل نتیجه میگیرد هرچقدر جامعه‌ای عقب مانده‌تر باشد روشنفکران آن باید دانش و آگاهی وسیعتری نسبت به همه امور تاریخ بشری داشته باشند و آنرا خوب بشناسند تا بتوانند هستی واقعی و ملی خود را احراز کنند .

حاصل سخن

با در نظر گرفتن جریانات فکری دنیای عرب در یک قرن اخیر و مقدمه این گفتار و شناخت نویسندگان مذکور و آثارشان میتوان نتایج زیر را بدست آورد :

- ۱ - نهضت فکری عرب در زمان ما با تمام جهت‌گیریهای مختلف ، حرکتی است که بدنبال نهضت‌های اسلامی (تجددطلبانه) قرن نوزدهم و وحدت اسلام سیدجمال و محمد عبده و امثال آنان شروع شده است . تمام نویسندگان این دوره صمیمانه ، بنحوی با مغرب زمین دست بگریبان هستند و در این زمینه پیشرفت‌هایی کرده و صاحب تجاربی شده‌اند .
- ۲ - متفکران و نویسندگان مزبور در کشمکش اساسی برمیبرند ، کشمکش بین گذشته و حال ، کشمکش بین حفظ وادایع ملی و انقلاب فرهنگی ، از یک سوی نمی‌خواهند از کاروان علم و صنعت عقب بمانند و از سوی دیگر میخواهند خودشان باشند با تمام ارزشهای خود ، و با آنچه بنام نوسازی ، هویت فرهنگی آنها را متزلزل کرده است مخالفتند .
- ۳ - با وجود اینکه نویسندگان و متفکران مزبور ، معرفت‌تالیات و عقاید گوناگون هستند (اسلام عرفانی - اسلام عقلی و استدلالی - اسلام تاریخی و اجتماعی) معذک همه آنها دارای جهت مشترکی در اسلام میباشد و آن وحدت جامعه و وسیع‌تر شدن است که در فرهنگ و تمدن اسلامی جستجو میکند .
- ۴ - در آثار تمام نویسندگان مختلف العقیده این نسل ، مسأله فلسطین سببه انداخته است . تمام کشورهای عربی و لو بنوعی استقلال رسیده باشند ، خود را اما موقعی که فلسطین آزاد نگردد ، مستقل و آزاد حس نمیکنند . اندیشه و احساس مولان مزبور نگران فلسطین و مردم آن است و این امر علاوه بر آنکه آنان را نگران میدارد ، نوعی وحدت و هم‌آهنگی را در سراسر کشورهای عربی ، بوجود آورده است و جنگ اکبر و موفقیت نسبی اعراب و جریان نفت نیز اعتماد آنان را نسبت بخود و آینده خود بیشتر کرده است .
- ۵ - متفکران و نویسندگان عرب در زمان ما مظهر تلاش ملی هستند که پس از تحصیل استقلال سیاسی و اقتصادی در جستجوی هویت فرهنگی و شخصیت ملی خود برآمده‌اند .

احسان تراقی - پاریس آبانماه ۱۳۵۳

فرهنگی اسلام « که از مهم‌ترین کتابیانی است که در سالهای اخیر درباره اسلام بزبان انگلیسی بچاپ رسیده و بزبان فرانسه هم ترجمه شده است اهمیت کارگوستافون گرونیوم در اینست که وی از جمله مستشرقان نادری است که با نظری شامل و جامع به تمدن اسلامی و اهمیت آن بطور کلی پرداخته است . عبدالله العرونی اساسی‌ترین ایرانش به گوستافون گرونیوم در اینست که فرهنگ اسلامی را بعنوان « مجموعه بسته‌ای از سنوالات و جوابیانی ناشی از رفتار انسان در هر شرایط زمانی و مکانی ، بعنوان معیار اصلی » معرفی کرده است و میگوید وی چرا اسلام را بعنوان یک کولتور (Culture) بمفهوم انسان‌شناسی مذکور در فوق گرفته است . بعقیده عرونی گوستافون گرونیوم ندادم و استمرار فرهنگ و تاریخ‌گرایی را در تحلیل خود فراموش کرده است و این امر موجب شده است که دید واحد و ثابتی از اسلام پیدا کند و تحول تاریخی فرهنگ را در تکوین شخصیت ملی و فرهنگی اعراب مورد غفلت قرار دهد . وقتی گرونیوم میگوید « جامعه اسلامی برای صنعت آماده نیست » یا « تجربه مسلمانان ضعیف است » و « سخنان آنان بیش از عمل آنها است » و مطالبی از این قبیل - غافل از یک مسأله است ، و آن استعداد تمدن اسلامی برای تحولات انقلابی میباشد تحولاتی که ما در حال حاضر شاهد ظهور آن هستیم . انتقاد عرونی بر گوستافون گرونیوم متوجه این نکته است که وی بعنوان یک مستشرق سرشناس ، نتوانسته است حرکت تاریخی را در فرهنگ اسلامی تشخیص دهد اصولاً عرونی شرق‌شناسی را در مغرب‌زمین علم واقعی غربی نمیداند ، زیرا شرق‌شناسی بعقیده او قلمرویی است برای اعمال روشهای محدود و ناقصی که در زمینه‌های علوم دیگر بطور وسیع‌تر و به نحو کاملی اعمال میگردد با اینهمه تاکید میکند که خواندن کتابیانی از قبیل کتاب فن گرونیوم برای روشنفکران اسلامی مفید است زیرا آنها را به تفکر و مناظره بر میانگیزد عرونی میخواهد متفکران عرب فرهنگ عرب را بخوبی بشناسند و میگوید هر متفکر اسلامی اگر بخواهد بدون شناخت غرب رسانی برای خود قائل شود از پیش به تضاد فکری و شکست محکوم است برای اینکه در هر حال غرب در برابر او حضور دارد و موجودیت آنرا نمیتوان ننی کرد . بعقیده متفکر مراکشی به شخصیت اعراب امروز باید از سه نقطه نظر توجه کرد :

- ۱ - اعراب و وضع فعلی آنها
- ۲ - اعراب در ارتباط با گذشته و تاریخ
- ۳ - اعراب در رابطه با علم غربی

بعبارت دیگر جامعه عرب و شخصیت عرب نتیجه ترکیب و تالیف این سه جنبه است . عرونی تحلیل و شناخت تحقیق قدیمی را مورد انتقاد قرار میدهد و میگوید بدون داشتن فکری فلسفی و تاریخی نمیتوان تحقیق یا ارزش بعمل آورد متن‌شناسی و وقایع‌نگاری قسمتی از تحقیق است و نه همه آن . عرونی انقلاب و دگرگونیهای کشورهای عرب را در سه مرحله تشخیص داده است .

- ۱ - انقلاب ملی (نهضت ضد استعماری و رسیدن به استقلال) .
- ۲ - انقلاب فرهنگی (حرکت و جنبش در فکر و ذهن که عبارت باشد از پذیرفتن روحی کلیه و وجوه تجدید) .
- ۳ - انقلاب اجتماعی و اقتصادی (رسیدن به دموکراسی و تحولات صنعتی) و میگوید که دنیای عرب تاکنون فقط یک انقلاب واقعی را شناخته است که آن انقلاب ملی است و این انقلاب ، انقلابات دیگر را نیز در بر گرفته است و نوعی ابهام بوجود آورده است که عملاً دو انقلاب دیگر تحقق پیدا نکرده است و اگر امور بهمین وضع باقی بماند تاخر و عقب‌ماندگی اعراب باقی خواهد ماند و از نظر فکری و فرهنگی (با وجود افزایش درآمد و بالارفتن میزان مصرف) جامعه عرب به پیشرفت واقعی نائل نخواهد شد و بدین ترتیب قوه خلاقیت در جامعه عرب دچار رکود میگردد زیرا « کارخانه » ای که با پول آنان و علم و تکنیک دیگران بر اه افند جنبه عاریتی دارد در این مقوله است که عرونی میگوید جامعه عرب حالتی غیر متجانس یافته و نشانه‌هایی از مراحل مختلف تاریخی در آن واحد در آن دیده میشود . در انتقاد بر بهران کشورهای عربی میگوید که آنان تصور کرده‌اند که بدین ترتیب توانسته‌اند با صرف مدت کوتاه زمانی ، از چندین مرحله یکی پس از دیگری بگذرند ، چنین

(1) JAIT (H) Personnalité et devenir Arabo-Musulmanes — Edition du Seuil—Paris 1974

(۲) بر روی هم هشام معتقد است که در داخله کشورهای عربی خصوصیات اسلامی - عربی قوی‌تر از خصوصیات است که بنام « تونسی » یا « یمنی » یا « لبنانی » و یا « اردنی » و جز آنها ، از آن نام برده‌اند .

۳ - با توجه به این نکته جالب است که محققان اهل سنت در مطالعات خود بطور طبیعی متوجه اصل اجتهاد شده‌اند ، اصلی که از ابتداء یکی از مبانی مذهب تشیع بشمار میرفته است .

(4) De la décolonisation à la Révolution Culturelle Taleb Ebrahimi (Ahmad) — Alger 1973

- (۵) در حال حاضر عده زیادی از رهبران الجزایر ، که از تحصیل کردگان مدارس استعماری بودند ، آنچنان که باید و شاید بزبان و ادب عربی تسلط کافی و لازم ندارند .
- (6) Laroui (Abdallah), La crise des intellectuels arabes — Paris 1974
- (7) Traditionalistes
- (8) Technophiles

ک مرده
سایم و
وزارت
ملودرام
را همین
مان که
یا
روز که
رهبری
صی است
تجددطلبانه
ده است
در حالی
انتقام
(تعقیب
جوید
1) Cla
نامهای
2) Fr
4) A
6) ort
ین واژه
از این
8) Th
10) H
تاریخیکان
عبارتنداز
نبردوش
تبرک نان
در این
13) ex
14) G
15) E
17) W
18) T
19) B
21) B
(یک نوع
24) T
good
از حدود
دادن این
صفحه ۶۷